

درس سیصد و نود و یکم

وجود رابط و کیفیت تعقل در آن (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

... مسئله ثانی [این است که] برفرض لزوم حکومت اسلامی، کیفیت تحقق آن باید به چه نحوی باشد؟ چنان که در این زمینه هم به ادله نقلیه و هم به ادله عقلیه اشاره شد رفقا تحقیق کنند. مسائلی که امروزه راجع به آن مطرح می کنند و مقالاتی که در این زمینه هست را هم مطالعه کنند که من حیث المجموع برداشتی که از مسئله از نقطه نظر فقهی می شود به چه شکل است؟ آیا در روایات و در ادله نسبت به حکومت اسلامی اشاره ای شده یا نشده است و اگر دلالتی در روایات هست تا چه حد و چه میزانی است؟ این یک مسئله است.

مسئله بعدی که مورد نظر است میزان تصرف و ولایت ولی فقیه است که در چه محدوده ای می تواند تصرف داشته باشد و رأی و حکم او تا چه حد می تواند نافذ باشد؟! اگر خدا بخواهد این سه مسئله را در طی همین مسائل آینده صحبت می کنیم و روی آن بحث می کنیم و خیال می کنم که مسئله با یکی دو جلسه هم ختم نشود و همین طور ادامه داشته باشد. رفقا هم توجه داشته باشند که مسئله براساس روش فنی مورد بررسی قرار می گیرد، نه مقاله و حرف و نقل! از نظر فنی و تخصصی [مورد بررسی قرار می گیرد]؛ یعنی ملاک ما برای اجتهاد در این مسئله فقط مدارک فقهی است و بس و دیگر مسائل دیگر و استحسانات و ظنون و اینها هیچ در این مسئله راه ندارند! حالا نتیجه به هر جا رسید، دیگر رسید. ما تابع طریق بحث هستیم. البته راجع به این زمینه هم بحث هایی شده است و این طور که شنیده ام ظاهراً آقای منتظری راجع به ولایت فقیه بحث کرده اند و مثل اینکه یکی دو جلد کتاب هم نوشته اند.

تلمیذ: بله، چهار پنج جلد شده است.

استاد: من ندارم ولیکن شنیده ام که راجع به این قضیه صحبت کرده اند؛ یعنی شخصی تعریف می کرد و می گفت که خوب هم بحث کرده اند.

تلمیذ: بله، من دیده ام ادله را قشنگ آورده اند.

استاد: علی کل حال رفقا این ادله را ملاحظه کنند تا اینکه ببینیم نسبت به مسئله مطلب به چه کیفیتی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و کثیراً ما یَقَعُ الْغَلَطُ فِي إِطْلَاقِ لَفْظِ الْوُجُودِ تَارَةً بِمَعْنَى الرِّابِطَةِ الَّتِي هِيَ فِي حُكْمِ الْأَدْوَاتِ الْغَيْرِ
الْمَلْحُوظَةِ بِالذَّاتِ وَ تَارَةً بِمَعْنَى أَحَدِ قِسْمَيْ مَفْهُومِ الْوُجُودِ الَّذِي بِمَعْنَى التَّحَقُّقِ وَ كَوْنِ الشَّيْءِ ذَا حَقِيقَةٍ

کلام مرحوم آخوند در وجود رابط

بحث در جلسه گذشته راجع به وجود رابط به اینجا رسید که عرض شد مرحوم آخوند می‌فرمایند: در اطلاق وجود بر نسبت بین موضوع و محمول در هلیات مرکبه و در قضایای مرکبه اشتباهی پیدا شده است و بعضی‌ها اطلاق وجود محمولی و به عبارت دیگر وجود رابطی را بر وجود رابط اطلاق کرده‌اند درحالی‌که وجود رابط نوع خاص من الوجود و وجود محمولی و وجود رابطی نوع آخر من الوجود و بین رابط و رابطی فرق نگذاشته‌اند که رابطی یک «یاء» اضافه دارد. البته در بعضی از موارد این را در نظر داشته باشیم که بر وجود رابطی هم رابط گفته می‌شود. اما مقصود مرحوم آخوند در اینجا در اطلاق وجود بر نسبت، همان رابط به معنای مصطلح است؛ یعنی حقیقتی که آن حقیقت مابایزاء خارجی ندارد. آن حقیقت فقط در عالم ذهن هست و وقتی که ناظر به این حقیقت نگاه می‌کند، وجود این حقیقت را وجود فی نفسه ادراک نمی‌کند بلکه وجود او را وجود فی غیره ادراک می‌کند.

چگونگی وجود ادوات در قضایا و جمل

مانند ادوات، وجود ادوات در قضایا و جمل وجود فی نفسه نیست بلکه فی غیره است. بنابراین وجود ادوات در یک جمله و در یک قضیه از محتوای مبتدا و خبر و موضوع و محمول استنباط می‌شود. اما اینکه خود اینها وجود فی نفسه داشته باشند، این معنا استنباط نمی‌شود. بله، اگر متکلم بخواهد بر این ادوات نظر استقلالی داشته باشد، در آنجا این ادوات وجود فی نفسه پیدا می‌کنند و در واقع از حرف تبدیل به اسم می‌شوند و انسان می‌تواند از آنها خبر بدهد. می‌گوییم: «الابتدائیة غیر الانتهائیة، الابتدائیة خیر من الانتهائیة» نشنیده‌اید که می‌گویند: جنگ اول به از صلح آخر؟! خلاصه انسان در ابتدا دعوایش را بکند بهتر است از اینکه بگذارد مسئله به یک جایی برسد و جنگ و حرب اتفاق بیفتد و بعد در آخر بخواهد صلح انجام بدهد که دیگر کار از کار گذشته است. خب در اینجا نظر بر ابتدائیت و انتهائیت است. لذا ابتدائیت در اینجا به معنای اسمی است؛ یعنی اسم قرار می‌گیرد و نظر استقلالی روی آن دارد.

بناءً علی هذا در وقتی این وجود رابطی و به عبارت دیگر وجود محمولی و وجود فی نفسه تحقق پیدا می‌کند که متکلم این وجود را قصد کند و وقتی قصد می‌شود که این وجود به عنوان موضوع و محمول در قضیه قرار بگیرد، آنگاه این قصد می‌شود. یعنی وقتی که موضوع و محمول مقصود واقع شدند، وجود رابطی در اینجا

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۲۸.

تحقق پیدا کرده است. در **زید قائم، زید قائم** وجود فی نفسه است ولی صحبت در این است که وجودی که متکلم در اینجا به عنوان نسبت حکم به اثبات او کرده است، وجود فی نفسه نیست بلکه اتصاف زید به قیام است، این اتصاف در دو طرف زید و قائم منطوقی است و خودش فی حد نفسه وجود فی نفسه ندارد و آنچه که وجود فی نفسه دارد زید است که جوهر است و قائم است که عرض است اما این اتصاف زید به قیام، این اتصاف وجود فی نفسه ندارد و صرف یک نسبت است و متکلم این وجود را به عنوان مرآت و محاکی از این اتصاف خارجی در ذهن خودش اثبات می کند. زید را به قیام متصف می کند، پس اتصاف زید به قیام «**کون زید قائماً**»، این کون، نه **کون زید** و نه **کون قیام** بلکه **کون زید قائماً** که در قضیه ناقصه است. آیا این **کون زید قائماً** وجود خارجی دارد یا وجود ذهنی و عقلی دارد؟! وجود خارجی ندارد. **کون** خود نفس زید؛ **کون زید**، این **وجود خارجی وجود فی نفسه و لنفسه** است و **کون قیام** این **وجود فی نفسه و لغيره** است. **کون زید قائماً**، بودن زید قائم و نسبت و ارتباط بین قائم و زید منظور است. این وجودی که در اینجا [هست منظور است] چون زید برای خودش هست و قیام هم برای خودش قابل تصور است اما اینکه بین قیام و زید ارتباط برقرار کنیم، عبارت از یک نحوه از وجود است که در اینجا بعد از این ارتباط، زید متصف به قیام می شود و قبل از این ارتباط زید در خارج وجود داشت ولی متصف به قیام نبود. قیام هم وجود دارد و این به عنوان یک عرض وجود فی نفسه دارد متنها لغيره است و وجود او برای غیر است لذا ما قیام را جزو مقولات عشر می آوریم و از مقوله وضع می آوریم. قیام و جلوس از مقوله وضع هستند، اینها را از مقوله وضع می آوریم اما اینکه زید متصف به قیام شود، چه شخصی این کار را انجام می دهد؟! زید این کار را انجام می دهد؛ یعنی زید بین قیام و زید ارتباط برقرار می کند. آیا این ارتباط، ارتباط در ذهن هست یا ارتباط در خارج هست؟ ارتباط در ذهن هست چون آنچه که در خارج هست زید است و زید در حال قیام است اما اینکه متصف به قیام بشود، من این اتصاف را به وجود آورده ام، من متکلم در مقام اثبات این امر را ثابت کرده ام چطور اینکه در مقام نفی هم قیام را از زید برمی دارم. هر کاری که در اینجا هست متکلم انجام می دهد.

مرحوم آخوند می فرمایند که وجود این نسبت مرآتی است نه اینکه وجودش به عنوان یک تحقق خارجی است. آنچه که تحقق خارجی دارد زید است و آنچه که تحقق خارجی دارد قیام است اما اینکه اتصاف زید به قیام چیست؟ یک نسبت و یک ارتباط است و این ارتباط در ذهن تحقق پیدا می کند. پس وقتی که متکلم می گوید: **زید قائم**، نظر او بر این نسبت بین زید و قائم به عنوان یک امر نسبی خارجی نیست بلکه نظر او فقط به عنوان یک ارتباط است، متکلم می خواهد حالت زید را بیان کند؛ حالت زید که بین زید و قائم ارتباط وجود دارد اما اینکه حالا روی خود این وجود یک نظر داشته باشد، امکان ندارد. چرا؟ درست مثل این می ماند که شما بگویید: **سرت من البصرة إلى الكوفة**، وقتی که می گوید: **سرت من البصرة**، روی آن حالت ابتدائیت

که آن حالت ابتدائیت در طرفین تحقق پیدا می کند لحاظ استقلالی کنیم و این امکان ندارد.

فرق لحاظ آلی و استقلالی

لحاظ استقلالی با لحاظ آلی مختلف و دوتا هستند و امکان ندارد. شما وقتی که در مرآت به عنوان اینکه صورت خودتان را در آن ببینید نگاه می کنید لحاظ، لحاظ آلی است و وقتی که به مرآت نگاه می کنید و می خواهید آن را بخرید، می خواهید امواج مرآت را نگاه کنید، آن را در دستتان می گیرید و می بینید که موج دارد، در آنجا لحاظ، لحاظ استقلالی است. شما نمی توانید در آن واحد هم لحاظ استقلالی کنید و هم لحاظ آلی! بله، حتی در یک صدم ثانیه ممکن است این دو لحاظ باهم فرق کنند، خیلی دقت کنید ها! گاهی از اوقات اشتباه می شود و ممکن است بگویید: نه، ما در یک لحاظ هم لحاظ استقلالی می کنیم و هم لحاظ آلی می کنیم، نمی شود! حتی در یک دهم ثانیه ممکن است لحاظ آلی با لحاظ استقلالی باهم تفاوت کنند؛ اول لحاظ آلی است و بعد لحاظ استقلالی می شود. شما اول در آینه نگاه می کنید و صورت خودتان را معوج می بینید و بعد می گوید: این آینه اعوجاج دارد. آن لحظه ای که صورت خود را می بینید، در آن لحظه نظر به اعوجاج مرآت ندارید و در آن لحظه ای که نظر به اعوجاج در مرآت دارید، در آن لحظه نظر به صورت خود ندارید منتها ممکن است این دو لحاظ؛ لحاظ آلی و لحاظ استقلالی آن قدر سریع باشد که موجب خلط و اشتباه برای شما بشود که دو لحاظ مختلف در اینجا **فی آن واحد** تحقق پیدا کرده است در حالی که این طور نیست.

تبیین لحاظ آلی و استقلالی با یک مثال

درست مثل استعمال یک لفظ واحد در دو معنای مختلف؛ فرض کنید که به غلام بگویید: **ایتنی بعین** و منظور شما از این **عین** هم ماء باشد و هم فضه باشد، این نمی شود! بله، ممکن است سریع این دو لحاظ را باهم لحاظ کنید [و بگویید: **ایتنی بعین ذهب و ماء من العین** یا [بگویید: **ایتنی بعین ذهب و حارث**، با دو قرینه ای که در اینجا مطرح شده است. اما اینکه در آن واحد و در همان ثانیه و لحظه واحد دو مفهوم و دو مصداق را از یک فرد قصد کنید، این نمی شود! حالا نسبت به قضیه لحاظ استقلالی و لحاظ آلی در نسبت هم همین است، یک وقت در نسبت می گوید: **زید قائم**؛ زید ایستاده است، اینکه می گوید: زید ایستاده است چه منظوری دارید؟! مشخص است که در اینجا بنا بر آنچه که محققین گفته اند و واقعیت آن هم همین است، **ثبوت شیء لشیء فرغ ثبوت مثبت له** است، نه فرع ثبوت ثابت؛ یعنی وقتی که شما می گوید: **زید قائم**، در اینجا دو مبنا است و قبلاً هم مرحوم آخوند این مطلب را ذکر کرده اند که یک وقتی می گوئیم: **کل ما صدق علیه زید صدق علیه أنه قائم** و یک وقت این طور می گوئیم: **کل ما صدق علیه قائم بالفعل صدق علیه أنه زید**،

پس برای حمل قائم بر زید نیاز داریم که هم زید وجود جوهری **فی نفسیه و لِنَفْسِیه** داشته باشد و هم قائم وجود **فی نفسیه و لِغَیره** خارجی داشته باشد. در اینجا می‌گویند: **ثَبُوتُ شَیْءٍ** که قائم باشد برای **شَیْءٍ** که زید است، فرع ثبوت ثابت است، فرع ثبوت آن امری است که ثابت است و تحقق پیدا کرده است.

یک وقتی این طور نمی‌گوییم و این طور می‌گوییم: **ثَبُوتُ شَیْءٍ لِشَیْءٍ** فرع **ثَبُوتِ مَثْبُتٍ لَهُ**؛ یعنی وقتی شما قائم را حمل بر زید می‌کنید، فرع بر این است که **مَثْبُتٍ لَهُ** که همان زید باشد تحقق داشته باشد. حالا چه اینکه آن محمول، خودش ثبوت داشته باشد یا ثبوت نداشته باشد! بنابراین به واسطه این مسئله در قضایای عدمیه که عدمی را حمل بر زید می‌کنید، آن عدم صدق پیدا می‌کند به خاطر اینکه شما در اینجا دیگر نیاز ندارید به اینکه این امر عدم در خارج وجود داشته باشد و معنا ندارد امر عدمی در خارج باشد بلکه همین قدر که یک امر عدمی را حمل بر او می‌کنید و می‌گویید: **زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ**، همین **لَيْسَ بِقَائِمٍ** در اینجا یک ثبوت دارد و آن در ذهن هست و دیگر نیاز نیست که ثبوت خارجی داشته باشد! پس **ثَبُوتُ شَیْءٍ لِشَیْءٍ** فرع **ثَبُوتِ مَثْبُتٍ لَهُ** است یعنی **مَثْبُتٍ لَهُ** که زید است در اینجا باید ثابت باشد، چه اینکه محمول ما ثابت باشد یا ثابت نباشد. شما امر عدمی را ثابت می‌کنید، امر عدمی که ثابت نیست بلکه ثبوت امر عدمی فقط در ذهن هست، نه در خارج! روی این اصل وقتی می‌گویید: **زَيْدٌ قَائِمٌ**، قیام را حمل بر زید می‌کنید نه اینکه وجود خارجی و تحقق خارجی قیام را که در این هست حمل بر زید کنید.

منظور متکلم از **زَيْدٌ قَائِمٌ**

پس آنچه که منظور متکلم از **زَيْدٌ قَائِمٌ** است، اتصاف زید به قیام است یعنی زید متصف به قیام بشود حالا چه آن قیام در خارج باشد یا نباشد، متکلم اصلاً به این کار ندارد بلکه به زید کار دارد که اتصاف برای او ثابت است. اتصاف، نه خود آن قیام خارجی! این اتصاف زید به قیام ثابت است و این اتصاف زید به قیام چیست؟ عبارت از یک نسبت است و این نسبت بین زید و قیام ثابت است یعنی متکلم به این نسبت وجود می‌دهد. پس وقتی که می‌گوییم: **زَيْدٌ قَائِمٌ**، از این **زَيْدٌ قَائِمٌ** در اینجا یک معنای ثبوتی را استفاده کرده‌ایم و آن چیست؟ ثبوت اتصاف برای این دو است. اما به خود این ثبوت به عنوان حاشیه برای قضیه هم نظر داریم و قصد تعقلی داریم؟ یا اینکه نه، اصلاً به این تعقل نداریم؟ وقتی از ما سؤال کنند چطور شما این ثبوت را فهمیدید؟ آن وقت تازه نظر ما روی این نسبت و ثبوت که در اینجا هست می‌رود. قبلاً نظر ما نظر مرآتی و آلی بود. **زَيْدٌ قَائِمٌ** یعنی زید ایستاده است، قیام حمل بر زید است. این را می‌گوییم، یعنی منظور ما در اینجا فقط اتصاف زید است و از چه راهی این مطلب را گفته‌ایم مدّ نظر نیست! چه کسی به ما گفته است زید قائم است مدّ نظر نیست! آیا علم داریم بر اینکه زید قائم است مدّ نظر نیست! ظن داریم زید قائم است مدّ نظر نیست!

هیچ کدام از اینها مدّ نظر نیست و فقط آنچه که مدّ نظر است اتصاف زید به قیام است و بس! اتصاف زید به قیام به نحو علم، **هذا نوعٌ**! اتصاف زید به قیام به نحو ظن، **هذا نوعٌ**! اتصاف زید به قیام به نحو شک، **هذا نوعٌ**! اتصاف زید به قیام به نحو بیّنه، **هذا نوعٌ**! این اتصاف ممکن است به هزار نوع تحقق داشته باشد و علت داشته باشد. وقتی که ما گفتیم: **زیدٌ قائمٌ** بعد شما از من سؤال می کنید از کجا شنیدی؟ یا مثل اینکه من می گویم: - مثل همین اخباری که فعلاً هست و احتمال دارد که بر عراق حمله بشود - بر عراق حمله شد و حمله بر عراق انجام شد چون همه در حال انتظار یک هم چنین چیزی هستند، یک دفعه همه سؤال می کنند که از کجا شنیدی؟! اینکه سؤال می کنند از کجا شنیدی، الآن نظر روی ارتباط بین این قضیه و این جمله رفته است. آیا از رادیو شنیدی؟! آیا در روزنامه و جریده خواندی؟! آیا تلفن کردید و به وسیله هاتف و تلفن این مطلب را متوجه شدی؟ در اینجا نظر ما روی این ارتباط می رود، تابه حال این طور نبود. اما معمولاً در قضایای عادی روی این مسئله صحبت نمی شود؛ زید آمد و زید رفت و حسن را در صحن مدرسه و در خیابان دیدم، در اینها از این مسئله صحبت نمی شود.

پس در وقتی که نظر بر اتصاف موضوع به محمول است، نسبت به خود ثبوت در این ارتباط، متکلم نظر ندارد و وقتی که نظر نداشته باشد، نظر متکلم بر این ارتباط نظر آلی می شود، نه نظر استقلالی! اما وقتی که این جمله را بیان کرد، بعد از بیان این جمله می گوید: این اتصاف به خاطر این مسئله است! این اتصاف به این دلیل است! اتصاف یعنی ثبوت، این ثبوت قیام برای زید به خاطر این مسئله است یا این ثبوت قیام برای زید مشکوک است یا ثبوت قیام برای زید متیقن است. همه بحث روی ثبوت می رود، قبلاً بحث روی ثبوت نبود و فقط بحث روی اتصاف بود. زید قائم است و زید عالم است و زید مجتهد است. می گویند: فلانی مجتهد است، همین. بعد می گویند: از کجا می گویند که مجتهد است؟! اینکه می گویند: از کجا می گویند که مجتهد است، الآن دیگر بحث روی این نسبت رفت. این ارتباط بین اجتهاد و زید را به چه دلیل ثابت می کنید؟! آیا یقین به ارتباط دارید؟! آیا شک به ارتباط دارید؟! آیا امتحان کردید؟! آیا اختبار کردید و بعد می گویند که مجتهد است یا نه؟! ببینید الآن نظر، نظر استقلالی شد.

پس اشکالی که بر این مسئله وارد شده است که بنا بر این مطلب که **ثبوتُ شیءٍ لِشیءٍ فرغ ثبوتِ مثبت** له که به واسطه این مسئله آن تسلسلی که پیش می آید که ثبوت وقتی که متکلم می گوید: **زیدٌ قائمٌ** یا این زید مجتهد است، اینکه می گوئیم: **زیدٌ مجتهدٌ**، این حکم به اجتهاد برای زید و اتصاف زید به اجتهاد، این اتصاف خودش **نوعٌ مِنَ الوجود**! وقتی که **نوعٌ مِنَ الوجود** شد، **الوجودُ إمّا وجودٌ فی نفسه لِنفسه** أو **فی نفسه و لغيره**، حالا یا این وجود وجود **فی نفسه و لِنفسه** است، که خب این نیست. این وجود **فی نفسه و لِنفسه** برای زید است که جوهر است. پس شقّ ثانی در اینجا تحقق پیدا می کند و اینجا است که مرحوم آخوند می فرمایند:

بین اطلاق وجود بر وجود رابط خلط شده است، همان اطلاقی را که بر وجود رابطی می‌کردند، همان اطلاق را بر وجود رابط کرده‌اند و نفهمیده‌اند که اطلاق وجود بر وجود رابط در مقام نظر آلی است، نه در مقام نظر استقلالی! بله، اگر این وجود رابط تبدیل به وجود محمولی بشود یعنی خود متکلم نسبت به این وجود رابط نظر داشته باشد، آن وقت اطلاق وجود رابطی بر او اشکال ندارد و دیگر در آن موقع نسبت نیست. وقتی که می‌گوییم: **اجتهاد زید مشکوک است...**

اول می‌گوییم: **زید مجتهد** و تا می‌گوییم: **زید مجتهد**، زید را در عالم تصور متصف به اجتهاد می‌کنم؛ هم خودم را متصف به اجتهاد می‌کنم و هم همه افرادی که در اینجا نشسته‌اند متوجه می‌شوند که **زید مجتهد**. بعد شبهه پیدا می‌شود که نه آقا این خبرها نیست، مجتهد است یعنی چه؟! مگر مجتهد بودن کشک است؟! حالا پنجاه تا رساله بیرون آمده است! نه آقا این حرف‌ها چیست؟!

تحسین شخصیت صاحب ریاض

مجتهد کسی مثل صاحب ریاض است که بعد از اینکه ریاض العلماء را نوشت، در یک مجلسی تازه وقتی که همه علمای بلد بودند به آنها گفت: اگر شما مرا مجتهد می‌دانید، تصدیق اجازه اجتهاد مرا بکنید! نه، مرحوم سید علی صاحب ریاض فلان و این حرف‌ها! این طور نبوده است که همین طوری کشکی [کسی را مجتهد] بدانند!

این زیدی که می‌گوییم: **زید مجتهد**، این **زید مجتهد** که هست الآن اتصاف زید به اجتهاد در نظر همه می‌آید و بعد همه شک می‌کنند که حالا این واقعاً هم مجتهد است یا من اشتباه کردم؟! شاید من اشتباه کردم، شاید در لفظ اشتباه کردم، شاید در انطباق اجتهاد بر زید اشتباه کردم و شاید در اصل معنای اجتهاد برای من شبهه پیدا شده است. آن وقت بعد یکی یکی سؤال می‌شود که از کجا می‌گویید: زید مجتهد است؟! این است که می‌گوییم: از کجا می‌گویید که زید مجتهد است، در اینجا به ثبوت اجتهاد برای زید خدشه و اشکال وارد می‌شود. اتصاف زید به اجتهاد تمام شد. زید در قالب این بیان متصف به اجتهاد شد بعد حالا بر این ثبوت اشکال وارد می‌شود؛ این ثبوت از کجا برای شما پیدا شده است؟ اینکه می‌گوییم: ثبوت از کجا برای شما پیدا شده است، آیا وجود این ثبوت الآن اعتباری است یا واقعی است؟! این وجود، وجود واقعی است.

تعریف ثبوت

ثبوت عبارت از آن حالت و ملکه‌ای است که آن ملکه در اینجا برای زید ثابت است، ثبوت در اینجا این است. ثبوت اجتهاد برای زید از کجا پیدا شد؟! این تحقق خارجی از کجا پیدا شد؟! علت برای رسیدن به آن

تحقق خارجی چیست؟ چطور اینکه من سؤال می‌کنم از کجا [معلوم است که] زید قائم است؟! یعنی آیا خود نفس قیام خارجی محقق است یا نه؟! یعنی وجود معمولی دارد یا ندارد؟! اجتهاد در خارج محقق است یا نه؟! یعنی ثبوت معمولی دارد یا ندارد؟! بناءً علی هذا وقتی می‌توانیم بر این نسبت، اطلاق وجود رابطی کنیم که از اتصاف موضوع به محمول فراغت پیدا کرده باشیم، وقتی که از اتصاف موضوع به محمول فارغ شدیم آن وقت راجع به این ثبوت نسبت صحبت می‌کنیم و می‌گوییم که این ثبوت نسبت به چه کیفیت و به چه نحوی است، آیا این ثبوت مشکوک است یا متیقن است؟ این ثبوت به حدس است یا به دلیل است؟ این ثبوت به اختبار بوده است یا به حدس و تخیل و تخمین و اینها بوده است؟! این ثبوت که الآن راجع به آن صحبت می‌کنیم، **عرض** **مِنَ الْأَعْرَاضِ** می‌شود و وقتی که **عرض** **مِنَ الْأَعْرَاضِ** شد طبعاً وجودش، وجود رابطی می‌شود. الآن وجود این ثبوت وجود رابطی شد و دیگر تسلسل در آنجا لازم نمی‌آید. تسلسلی که لازم می‌آمد این بود که ما می‌گفتیم: نسبت بین موضوع و محمول، ثبوتش متوقف بر یک ثبوت خارجی است و آن ثبوت خارجی هم چون خودش وجود خارجی ندارد باید منتسب به موضوع باشد و آن هم در انتساب به موضوعش متوقف بر یک ثبوت دیگر است، نقل کلام در او می‌کنیم و تسلسل پیدا می‌شود.

مرحوم آخوند می‌فرماید: وقتی که این طور بشود با انتباه متنبه دیگر مسئله تمام می‌شود؛ یعنی وقتی که متکلم گفت که آیا این ثبوت وجود دارد یا ندارد، همان‌جا دیگر مسئله تمام می‌شود. ممکن است شخص نظر استقلالی به این ثبوت داشته باشد بعد بگوید، یا در انتساب به این موضوع دوباره یک ثبوت دیگری را در نظر بیاورد و ممکن است نه، همین‌جا مطلب را ببندد؛ یعنی وقتی که بگویند: **زید قائم** دیگر مطلب را می‌بندد، زید ایستاده است. دیگر فکرش را نسبت به اینکه این ارتباط بین زید و قائم چطور است نمی‌برد که آیا ثبوتش واقعی است یا واقعی نیست؟ نه، می‌گویند: **زید قائم** و دیگر جمله تمام است و وقتی جمله تمام باشد دیگر چه تسلسلی می‌خواهد لازم بیاید؟! تسلسل با اعتبار معتبر ایجاد می‌شود یا بسته می‌شود و غیر این تسلسل خارجی است که در تسلسل خارجی وجود خارجی مترتب بر وجود دیگر است و محالیت لازم می‌آید و این دیگر به دست من است. فرض کنید که می‌توانم در **زید قائم**، ارتباط بین قیام و زید را ببندم تمام، **زید قائم**. بسیار خوب دیگر در اینجا شک نمی‌کنم. یا اینکه نه، مثلاً در ثبوت این قضیه شک کنم که آیا این ثبوت محقق است یا محقق نیست؟! در خود نفس ثبوت بین قیام و زید یعنی در نفس اتصاف شبهه کنم و دائماً به آن ثبوت میدان بدهم و پر و بال بدهم و بگویم: آن ثبوتی که در اینجا هست از کجا پیدا شده است؟ نقل کلام در آن ثبوت می‌کنم بعد می‌گویم که آیا آن ثبوت که موجب شده است که این ثبوت پیدا شده است، خود آن ثبوت اهلیت و قابلیت برای انشاء این ثبوت دارد یا ندارد؟! دیگر اگر یک ساعت هم بنشینم و فکر کنم همین‌طوری عالم تخیلات جلوی [چشمم] می‌آید و می‌رود. یک وقتی نه می‌بندم، وقتی که می‌گوید: **زید قائم**، گفته است:

زید قائم و درست هم گفته است و دیگر مطلبی هم بعد از این نیست تمام. در اینجا دیگر فکر به جایی نرفته است تا تسلسل ایجاد کند. همان جا اتصاف بین زید و قائم را تمام کرده است و دیگر تسلسل در اینجا وجود ندارد.

اشکال بر کلام مرحوم آخوند در وجود رابطی

این مطلب غیر از آن مطلبی است که در جلسه قبل گفتیم. اشکال ما بر مرحوم آخوند که در اینجا هست اشکال به این بود که اطلاق وجود بر وجود رابطی به لحاظ عالم خارج محل اشکال است. ما دو وجود بیشتر نداریم و این فقط به عنوان تشبیه وجود رابط به وجود رابطی است که موجب اطلاق شده است ولی در واقع وجود رابط در خارج نیست، وجود رابط در ذهن هست. آنچه که در خارج هست جوهر و عرض هست، هم جوهر وجود خارجی دارد و هم عرض وجود خارجی دارد. فرقی این است که جوهر وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ دارد و لکن در عرض وجودش وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ است یعنی منتسب به غیر است، باید موضوعی باشد تا اینکه این عرض حمل بر او بشود یا مانند صورت، باید محلی باشد تا اینکه این صورت فصلیه بر آن محل عارض بشود. محل یعنی به عنوان ماده، باید ماده‌ای باشد تا اینکه صورت فصلیت عارض بشود. چه موضوع و چه محل، هر دو اینها وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ دارند. عرض است که وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ دارد.

این مطلب با آن اشکال فرق می‌کند، خب آن اشکال به جای خودش محفوظ است که اگر منظور از وجود، اعم از ذهن و خارج باشد اشکال ندارد. بر وجود رابط در ذهن اطلاق وجود می‌شود و بر وجود جوهر و عرض هم در خارج اطلاق وجود می‌شود چطور اینکه بعضی از مقررین گفته‌اند: منظور این است که خود وجود خارجی به سه قسم تقسیم می‌شود - البته غیر از وجود فی نفسه لِنَفْسِهِ و بِنَفْسِهِ که آن وجود باری تعالی است - که یکی وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ باشد که وجود جوهر است و یکی وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ باشد که وجود عرض است و یکی هم وجود بین آن و بین این باشد که وجود رابط است، نسبت به این مسئله اشکال وارد می‌شود.

بیان فرق بین فقر و فقیر

تلمیذ: کل این نسبت‌ها را بتوانیم تقسیم بکنیم. بسنجیم ربط اگر باهم بسنجیم اینجا مسئله وجود جوهر و عرض؟

استاد: البته این همان مطلبی است که در جلسه قبل عرض کردم که إن شاء الله راجع به آن قضیه صحبت می‌کنیم و مرحوم آخوند هم فقط یک اشاره‌ای نسبت به مسئله داشته‌اند و آن همان مطلبی است که می‌گویند: تمام حقایق اشیاء در وجود خودشان ربط هستند یعنی وجود رابط هستند، نه وجود رابطی! دلیل ایشان هم

همان مبنایی است که مرحوم آخوند در اینجا دارد که همهٔ اشیاء دارای فقر امکانی هستند یعنی فقر هستند نه اینکه فقیر! فقر یعنی **صفر الکف** یعنی بدون هیچ گونه جنبهٔ استقلال و بدون هیچ گونه جنبهٔ هستی و جنبهٔ وجودی. البته دلیل بر این مطلب ایشان هم همان طوری که می فرمایند، مطلب همین طور است و واقعیت هم همین طور است و مرحوم آخوند هم بر همین مبنا سیر می کنند که ما در عالم اعیان و در عالم خارج فقر هستیم یعنی روابط هستیم؛ فقط رابطه هایی هستیم که این رابطه ها نمود و ظهور آن وجود حقیقی و وجود اصیل است. اما اینکه اعیان خارجی - حالا اسم این را ماهیت یا غیر ماهیت بگذاریم - به عنوان یک حقیقتی که اضافهٔ اشراقیه درقبال وجود بر اینها تجلی کرده است، در اینجا وجود را وجود باری تعالی می گیریم و این طرف هم ماهیاتی که در اینجا همه به صف ایستاده اند و منتظر نوبت هستند تا اینکه آن اضافهٔ اشراقیه، اینها را به مرحلهٔ تعین خارجی دریاورد. این وجود بر این ماهیات و اعیان خارجی تجلی کرده است و این اعیان خارجی به منصهٔ وجود و ظهور رسیده اند، نه این طور نیست! اصلاً درمقابل وجود، شیء ثانی تحقق ندارد. «كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَجُودٌ وَ أَصْلُ كُلِّ شَيْءٍ هُوَ الْوُجُودُ وَ كُلُّ شَيْءٍ نَاشٍ مِنَ الْوُجُودِ وَ لَا ثَانِي لَهُ وَ لَا نِدْلَهُ» برای این وجود نه ندی و نه ثانی ای و نه شیئی درمقابل هست!

تعریف رابطه بین مظهر و مظهر

بنابراین این جنبه ای که اشیاء خارجی به واسطهٔ آن جنبه تحقق پیدا می کنند، در واقع عبارت از ربطی است که بین مظهر و مظهر که همان ظاهر است پیدا شده است، در واقع ربط است و چیز دیگری نیست. ببینید من دست خودم را باز می کنم و بعد می بندم، این تغییری که در دست من ایجاد می شود، آیا این تغییر شیئی را در خارج به وجود می آورد یا نه، شیء شیء واحد است و فقط صورت آن عوض می شود و تغییر پیدا می کند؟! این دست من شیء واحد است و الآن من این را به این شکل درمی آورم، بعد به آن شکل درمی آورم، بعد می بندم و بعد باز می کنم، آیا این تغییراتی که در دست من پیدا می شود چیزی را در خارج اضافه می کند؟! نه، این همین است و یک گرم هم اضافه نمی شود؛ اگر دست من هر چند سیر باشد آن هم همان است و یک گرم هم اضافه نمی شود. چه این طور باشد و چه آن طور باشد هیچ تفاوت نمی کند. پس چیزی در خارج به وجود نمی آورد و اضافه نمی کند درحالی که می بینیم الآن این به یک نحو است و آن به یک نحو است و آن حالت دیگر هم به یک نحو است، این نحوهای مختلف روابط هستند. رابطه بین **أَصْلُ الشَّيْءِ وَ صَوْرَتِهِ الْخَارِجِيَّةِ** را رابطه می گویند.

قول حکماء و اولیاء در خصوص رابطه بودن تمام اشیاء خارجی

مرحوم آخوند می‌فرمایند و اولیاء و حکماء متألهین [قائل] بر این مسئله هستند که تمام اشیاء خارجی رابطه هستند و چیزی در خارج نیستند که نور وجود به آن افاضه شده باشد و بعد او را متحقق کرده باشد چون چیزی درقبال وجود معنا ندارد! چه معنایی دارد؟! خدا که یک کیسه ندارد که در اینجا نشسته باشد و کیسه را هم در اینجا گذاشته باشد و دست در کیسه کند و از این کیسه بیرون بیاورد و این زید بشود! یک مشت دیگر بیرون می‌آورد و این عمرو می‌شود! یک مشت دیگر بیرون می‌آورد و این اسد می‌شود! یک مشت بیرون می‌آورد و این فیل می‌شود. نه، این کیسه در مقابل خدا چیست؟! از کجا آمده است؟! اگر قرار بر این باشد که ما درقبال وجود باری به وجود دیگری قائل باشیم، خب این شرک و ثنویت است! اگر به وجود دیگری قائل نباشیم پس تمام اشیاء خارجی، روابط می‌شوند. البته این را عرض می‌کنم منتها خب الآن ایشان به نحو اشاره بیان کردند.

تلمیذ: بنا بر مبنایی که در وجود داشتید دیگر این روابط معنا ندارد. وقتی که در اینجا خود وجود ذات باری تعالی یعنی در واقع کل را یک واحد مشخصی می‌گیریم و کل وجود را همکف واحدین می‌گیریم که این وجود مقید شده است؛ مقید به ماده و مجردات و عوالم مختلف شده است.

استاد: بالأخره ظهورات هستند یا نیستند؟! همین که می‌گویید: مقید شده است بالأخره اینکه مقید شده

است در خارج هست یا نیست؟!

تلمیذ: می‌گوییم که وجودی غیر از آن وجود نیست.

استاد: احسنت. بالأخره این هست یا نه؟ این اختلاف با آن هست یا نه؟ این را که نمی‌توانیم انکار کنیم.

پس همه این ظهورات در خارج هستند و در عین اینکه در خارج هستند ظهورات او هستند و جدای از او نیستند، خب این رابط می‌شود و استقلال ندارد یعنی در عین اینکه اینها در خارج هستند و ما داریم می‌بینیم که این فرش و حجر و شجر است، در عین اینکه اینها را می‌بینیم، در عین حال جدای از او نیست. پس اوست که به این شکل است و فقط یک ارتباطی در اینجا وجود دارد، چیزی در خارج اضافه بر او تحقق پیدا نکرده است. فرض کنید که یک ترازو و میزان داشته باشیم، - حالا از باب تقریب و تشبیه در مثال می‌گوییم - خدا را در این کفه ترازو می‌گذاریم و می‌گوییم: این خدا روی این کفه ترازو نشست و در این میزان قرار گرفت و بعد خدا خلق می‌کند و در این کفه ترازو زمین، آسمان، سیارات، نجوم، افلاک و فلان را در این کفه می‌گذاریم، وقتی که گذاشتیم آیا این کفه سنگین می‌شود؟! سنگین می‌شود سنگین می‌شود تا با خدا یکسان می‌شود!! یعنی وزن خدا با وزن این خلایق یکسان می‌شوند یا کم‌تر!! این است یا نه؟! تمام خلایق را در این کفه بگذارید، این کفه به اندازه ذره مثقالی پایین نمی‌رود! چرا؟ چون اینها از کجا آمده‌اند؟ از وجود خدا آمده‌اند پس چیزی اضافه نشده است. هرچه خدا خلق کند **إلی غیر نهاییه**، چیزی بر وجود اضافه نمی‌کند! چرا؟ چون تمام اینها

از وجود خود اوست و وجود او هم لا نهایی است. پس آن وجود لا نهایی فقط به شکل درمی آید و هیچ چیزی در اینجا اضافه نمی شود.

تلمیذ: ...

استاد: اشکال ایشان را متوجه شدید؟! اشکال ایشان این بود که ایشان می گویند: ما یک قیام داریم و یک زید داریم، چطور شد آن قیامی که مربوط به زید هست بعد این قیام را به عمرو نسبت نمی دهیم؟! اشکال ایشان این بود. پس معلوم می شود در اینجا غیر از قیام و غیر از زید یک امر دیگری در خارج تحقق پیدا کرده است. بحث ما راجع به منشأ انتزاع وجود رابط نیست و منشأ انتزاع وجود رابط در خارج هست و در این بحثی نیست. اگر زید قائم نباشد که کذب است ما بگوییم: **زید قائم**. ولی صحبت در اتصاف و ایجاد ربط بین قائم و زید است. یک وقتی زید قائم است و صحبت نمی کنیم، زید در اینجا قائم است. خب الآن زید در اینجا هست، هم موضوع است و هم این عرض که همین وضع است بر این حمل شده است. یا اینکه **زید جالس**، الآن زید جالس است، یک وقت زید جالس است و یک وقت **إحنا نَحْکِی عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ أَوْ فِی مَسْأَلَتَیْنِ**. وقتی که زید جالس است، این جلوس در خارج تحقق دارد و وجود دارد و وجود عرض در خارج محقق برای موضوع است چطور اینکه خود این موضوع در خارج محقق است. وقتی که این زید نائم باشد تا اینکه وقتی این زید جالس باشد، فرق نمی کند؟! فرق می کند. یک وقت می بینید که زید نائم است و یک وقتی زید بلند می شود و می نشیند و جالس می شود و یک وقتی بلند می شود و می ایستد و قائم می شود. پس ما در اینجا وجودهای مختلف داریم؛ یک وجود زید داریم و یک وجود جلوس زید داریم و یک وجود قیام زید خارجی داریم ولی یک وقت این قضیه را مسکوت می گذاریم و صحبت نمی کنیم و یک وقتی این قضیه را مطرح می کنیم؛ در عنوان و در قالب یک قضیه، این قضیه را مطرح می کنیم و می گوئیم: **زید جالس**، اینکه می گوئیم: **زید جالس**، حکم به ربط بین جلوس و زید کردیم. گرچه این ربط منشأ انتزاع خارجی دارد اما اینکه می گوئیم: زید جالس است و وجود زید برای این ثابت است، آیا این را ما ایجاد کرده ایم یا در خارج هست؟! ما ایجاد کردیم.

تلمیذ: ...

استاد: نه، مقصود من این است که وقتی می گوئیم: وجود جوهر و وجود عرض، وجود عرض را جدای از وجود جوهر در خارج نمی دانیم. وجود عرض باید در جوهر باشد و الاً معنا ندارد. اما اشکالی را که به کلام صدر المتألهین به نظر رسید این است که در وجود خارجی سه وجود داریم؛ مستقلاً یک وجود جوهر داریم و مستقلاً یک وجود عرض داریم و مستقلاً یک نسبت بین جوهر و عرض داریم.

تلمیذ: **مستقل نیست**.

استاد: بحث ما این است که وجود یا باید مستقل باشد یا اگر نباشد معدوم است، ما اصلاً وجود غیر

مستقل نداریم. چرا؟ چون ماهیت وجود، ماهیت متشخص است.

اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد